

ماهیت «اضلال از جانب خدا» در قرآن کریم

علی رهبر*

چکیده

«هدایت» و «ضلالت» از سوی خدا از جمله مباحث توحید افعالی است. هدایت منسوب به خداوند چند گونه است که از جمله آنها هدایت تکوینی است که شامل همه موجودات می‌شود و هدایت تشریحی که ضد ندارد (اضلال)؛ زیرا هیچ‌گاه خداوند حکیم با وضع قوانین، موجبات گمراهی بندگان را فراهم نمی‌کند. در مقابل هدایت تکوینی خدا، اضلال تکوینی است، که به معنای اضلال کیفری محقق می‌شود، نه ابتدایی و بدوی.

شبهه چرایی اضلال از سوی خدا، پاسخ‌هایی را می‌طلبد که در آنها از زاویه‌های مختلف، حقیقت اضلال تبیین شده است: فعل ازاعه همان اضلال است، سقوط از آسمان توحید به دلیل شرک، به خود وانهاده شدن به دلیل طغیان، شرح صدر در کفر به دلیل ارتداد، طبع و مهر بر قلب به دلیل نقض میثاق و قتل انبیا، عدم تلاش انسان برای رشد معنوی و پرهیز از اعتصام به خدا، همگی عبارت اخراج اضلال از جانب خداست که به شکل‌های مختلف و دلایل گوناگون شرح داده شده است.

واژگان کلیدی

هدایت، اضلال، ازاعه، ختم، طبع.

طرح مسئله

هدایت منسوب به خداوند در قرآن کریم، انواعی دارد که در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. هدایت تکوینی که شامل تمام موجودات می‌شود:

rahbar@cc.iut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۱۸

*. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی اصفهان.

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۲۹

... رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى. (طه / ۵۰)

خدای ما کسی است که خلقت خاص هر پدیده را به آن عطا کرده، آنگاه او را هدایت کرد.

این نوع هدایت، تبیین نوع هستی و هدایت موجودات است که برایش ضد و نقیضی معنا ندارد.

۲. هدایت تشریحی و قانون‌گذاری؛ این نوع هدایت با ارسال انبیا و نازل کردن کتاب‌ها که شامل قوانین

تکامل‌ساز است، محقق می‌شود:

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ ... (بقره / ۱۸۵)

ماه رمانی که در آن قرآن به‌عنوان هدایت مردمان نازل شده است.

وَأُنزِلَ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلَ مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ ... (آل عمران / ۴)

و خداوند از پیش از آن، تورات و انجیل را به‌عنوان هدایت مردم نازل کرد.

از منظری دیگر می‌توان هدایت انسان از سوی خداوند را به ابتدایی و عام و نیز هدایت خاص تقسیم

نمود. هدایت عام، ارائه طریق خیر است: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ ما قطعاً راه را به انسان نشان

دادیم، خواه شاکر و یا کافر بشود.» (انسان / ۳)

هدایت خاص شامل کسانی است که ندای خداوند را لبیک گفته‌اند: «زِدْنَاهُمْ هُدًى.» (کهف / ۱۳)

هدایت تشریحی خدا، ضد و نقیض ندارد؛ زیرا خدایی که انسان را برای کمال آفریده و کمال انسان و

اتمام حجت با او وابسته به پیمودن طریق کمال است، قطعاً خداوند اسباب و زمینه‌های آن را با ارسال انبیا و

رسولان فراهم می‌کند.

هدایت تشریحی گرچه دارای مقابلی است به‌نام اضلال تشریحی، یعنی قانون‌گذاری

زیان‌بار و شقاوت‌مندان، ولی هرگز اضلال تشریحی به ساحت قدس الهی منسوب

نخواهد بود که خدا دعوت به زشتی کند یا از نیکی نهی نماید یا قانونی وضع کند که به

حال فرد یا جامعه خسارت‌بار باشد ...

تنها اضلالی که به خداوند سبحان استناد دارد، اضلال تکوینی است و آن‌هم نه اضلال

ابتدایی و اغوای بدوی، بلکه اضلال کیفری که مترتب بر ضلالت بدوی و گمراهی خود

انسان با اراده و اختیار می‌باشد ... (جوادی آملی، ۱۳۶۳: ۵۱)

این نوشتار عهده‌دار تفسیر ماهیت اضلال از سوی خداست که بعد از تبیین شبهه اضلال، پاسخ‌هایی را از

قرآن و تفاسیر همراه با نقد، ارائه خواهیم کرد.

تبیین شبهه اضلال از جانب خداوند

خداوند در قرآن کریم، گمراهان و گمراه‌کنندگان را محکوم کرده است:

ماهیت «اضلال از جانب خدا» در قرآن کریم □ ۵۵

- «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»؛ (ما را به راه راست هدایت کن ... نه راه آنان که غضب‌شدگان‌اند و نه راه گمراهان.) (حمد / ۷)

- «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ؛ و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت نکرد.» (طه / ۷۹)

- «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا ...؛ و شیطان گروه زیادی از شما را گمراه کرد.» (یس / ۶)

- «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا؛ پیروی از هواهای جمعیتی نکنید که قبل از آن گمراه شدند و انبوهی را گمراه کردند.» (مائده / ۷۷)

هر گمراه‌کردنی، ستم محسوب می‌شود و ساحت خداوند مبرا از ظلم است:

- «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ ...؛ حتماً خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.» (نحل / ۹۰)

- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ...؛ خداوند ذره‌ای به مردمان ظلم نمی‌کند.» (یونس / ۴۴)

- «... وَلَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا؛ خداوند تو به احدی ظلم نمی‌کند.» (کهف / ۴۹)

با این وصف، چرا خداوند اضلال را در برخی آیات به خود نسبت می‌دهد؟ آیاتی چون:

- «قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ ...؛ بگو خداوند هر کس را اراده کند، گمراه می‌کند.» (رعد / ۲۷)

پاسخ به این شبهه را در چند محور و با تبیین رابطه اضلال با برخی عناوین دیگر مانند ازاعه، سقوط از آسمان توحید، به خود رها شدن و ... جستجو می‌کنیم.

پاسخ‌هایی به شبهه اضلال از سوی خداوند

قبل از پرداختن به پاسخ‌ها، یادآور می‌شویم که «اضلال از سوی خدا» چند گونه تصور می‌شود:

۱. اضلال تشریحی؛ یعنی خداوند با قانون‌گذاری ناصواب، مردم را گمراه کند. این در حق او محال است.
۲. اضلال تکوینی ابتدایی؛ یعنی بدون هیچ تقصیری از سوی بنده، خداوند او را گمراه سازد. این هم در حق او محال است.

۳. اضلال کیفی؛ مقصود از اضلال خدا در این نوشتار، این نوع است که تشریح خواهد شد. پاسخ‌های پیش رو، نگاه به ماهیت اضلال از زاویه‌های مختلف است که خداوند با آوردن آیات مختلف آن را تشریح کرده است. نخست دیدگاه‌های مفسران را در تحلیل رابطه اضلال و ازاعه ذکر کرده و در پایان، تحلیل نموده و نظر نهایی ذکر می‌شود.

پاسخ اول: تشریح ماهیت اضلال در قالب تبیین حقیقت «زیغ»

از کاربردهای «زیغ» و «ازاعه» به‌دست می‌آید که ازاعه همان اضلال است و اضلال، بعد از انتخاب ضلالت از سوی انسان است.

«زیغ» بازگشت و انحراف از پایداری بر راه مستقیم است: «الزَّيْغُ الْمِيلُ عَنِ الْإِسْتِقَامَةِ.» (راغب، ۱۳۹۲: ۲۲۲)

نقطه مقابل استقامت، «زیغ» است:

فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ ... (صف / ۵)

پس چون میل به انحراف یافتند، خداوند قلب‌هاشان را از حق منحرف کرد.

این آیه راجع به آزارسانی فراوان قوم عصیانگر حضرت موسی علیه السلام است که با وجود علم و آگاهی، بر عصیان خود اصرار داشتند. در واقع قابلیت تداوم بویش راه مستقیم در این جمعیت نبود شد و منحرف شدند. چنین جمعی را خداوند - تحت شرایطی - به حال خود رها می‌کند. از این رو اشتداد انحراف (ازاغه) به خدا نسبت داده شده است؛ همچون فردی که از لب بام خود را پرتاب می‌کند، که رها کردن او مساوی با سقوط و ادامه زیغ است. البته نباید گمان شود که «ازاغه» از سوی خداوند مانند این است که مثلاً فردی خودش را زخمی کرده و احتمال سلامت دارد، ولی او را می‌کشند. چگونه می‌توان پذیرفت که فردی از جاده منحرف شود و خداوند او را در تداوم انحرافش امداد نماید؟
در تفسیر **تبیان** آمده است:

وَالْمَعْنَى إِنَّهُمْ لَمَّا ذَهَبُوا عَنْ طَرِيقِ الْحَقِّ وَ مَالُوا إِلَى طَرِيقِ الْبَاطِلِ أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِمَعْنَى إِنَّهُ حَكَمَ عَلَيْهَا بِالزَّيْغِ وَ الْمِيلِ عَنِ الْحَقِّ. (طوسی، ۱۳۴۱: ۹ / ۴۷۴)

پس صاحب **تبیان**، «ازاغه» را به معنای حکم خدا در باب «زیغ» گرفته است.

صاحب **مجمع البیان** می‌گوید:

أَيُّ فَلَمَّا مَالُوا عَنِ الْحَقِّ وَ الْإِسْتِقَامَةِ خَلَّاهُمْ وَ سَاءَ اخْتِيَارِهِمْ وَ مَنَعَهُمُ الْأَلْطَافَ الَّتِي يَهْدِي بِهَا قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ كَقَوْلِهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ عَنِ أَبِي مُسْلِمٍ. (طبرسی، ۱۴۰۳: ۵ / ۲۷۹)

ایشان رها کردن آنان که لیاقت هدایت یافتن را نداشتند، یعنی عدم فعل هدایت خدا را به معنای «ازاغه» گرفته است؛ ازاغه و اضلال یعنی منع لطف هدایتی.

طبری در **جامع البیان** می‌نویسد:

(فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ) يَقُولُ فَلَمَّا عَدَلُوا وَ جَارُوا عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ. يَقُولُ أَمَّا اللَّهُ قُلُوبَهُمْ عَنْهُ. (طبرسی، ۱۴۱۲: ۲۸ / ۵۷)

در **المیزان** آمده است:

وَ إِزَاغَتُهُ تَعَالَى، إِسْكَافُ رَحْمَتِهِ وَ قَطْعُ هِدَايَتِهِ عَنْهُمْ كَمَا يُفِيدُهُ التَّعْلِيلُ بِقَوْلِهِ (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) حَيْثُ عُلِّلَ الْإِزَاغَةُ بَعْدَ الْهِدَايَةِ وَ هِيَ إِزَاغَةٌ عَلَيَّ سَبِيلِ الْمُجَازَاةِ وَ تَنْبِيهُتُ

لِلزَّيْغِ الَّذِي تَلَبَّسُوا بِهِ أَوْلًا بِسَبَبِ فَسِقِهِمُ الْمُسْتَدْعِي لِلْمُجَازَاةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ) وَكَيْسَ يَزَاغَةَ بَدِيَّةً وَإِضْلَالٍ إِبْتِدَائِيٍّ لَا يَلِيْقُ بِسَاحَةِ قُدْسِيهِ تَعَالَى ... (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۲۰ - ۱۹ / ۱۹۴)

ایشان از اذغاه را امساک رحمت هدایت دانسته و آن را مجازات فسق برمی‌شمرد. ایشان همچنان معتقدند این از اذغاه، ابتدایی نیست.

صاحب *طیب البیان*، از اذغاه و به خود رها شدن و به ضلالت افتادن را در تفسیر «از اذغاه الله» آورده است: «أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ، خَدَاوَنَدَ أَنَّهُمَا رَا رَهَا فَرَمُودَ وَ اَزَ هِدَايَتِ بَه ضَلَالَتِ اِفْتَادَنَد.» (طیب، ۱۳۷۸: ۱۲ / ۵۱۳) یکی از مفسران نیز چنین می‌نویسد: «أَزَاغَ اللَّهُ»، برگردانید خدای، «قُلُوبَهُمْ» دل‌های ایشان را از استقامت یقین؛ یعنی منع الطاف خود نمود و ایشان را در بادیه خذلان فرو گذاشت تا در طریق ضلالت بمانند و به صراط مستقیم نرسیدند. (کاشانی، ۱۳۳۶: ۹ / ۲۶۲) بنابراین منع لطف هدایت، هسته اصلی کلام صاحب تفسیر است. مبنی ایجاد شک در قلب منحرفان را به خداوند نسبت داده است:

فَلَمَّا زَاغُوا أَيْ عَدَلُوا عَنِ أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ بَارْتِكَابِ مَا تُهَوِّا عَنْهُ مِنَ الْمَحْظُورَاتِ وَ تَرَكَ مَا أَمَرُوا بِهِ مِنَ الْوَاجِبَاتِ، أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنْ خَلَقَ فِيهَا شَكًّا وَ ضَلَالَةً وَ أَمَالَهَا عَنِ الْهُدَى عَقُوبَةً لَهُمْ عَنِ مَعَاصِيهِمْ. (میبیدی، ۱۳۷۱: ۱۰ / ۸۷)

زمخشری می‌نویسد: «فَلَمَّا زَاغُوا عَنِ الْحَقِّ أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنْ مَنَعَ الْإِطَاعَةَ عَنْهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، لَا يَلْطَفُ بِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَيْسُوا مِنْ أَهْلِ اللَّطْفِ.» (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۵۲۴) تکیه کلام زمخشری بر منع لطف هدایت است. مفسری دیگر می‌نویسد:

وَ لَا تَلْتَفِتْ إِلَى مُجَادَلَةِ الْأَشْعَرِيَّةِ لِلْمُعْتَرِزَةِ فِي إِسْنَادِ الْإِزَاغَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ تَعَالَى يُسَنِّدُ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَقَامِ تَقْرِيرِ الْإِيمَانِ بِهِ وَ ذَلِكَ لَا يُنَافِي اخْتِيَارَ الْعَبْدِ فِي زَيْغِهِ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الصَّفِّ «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»... (رشیدرضا، بی تا: ۳ / ۲۳۰)

دیدگاه بسیاری از مفسران یادشده، منع لطف از جانب خداست؛ زیرا وقتی کسی لیاقت بهره‌مندی از هدایت را از دست بدهد، دیگر اقدامی جهت هدایت وی ضرورت ندارد. شواهد آن، این آیات است:

«مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ؛ خَدَاوَنَدَ بَه هَر كَس نُور نَدَهْد، اَو نُور نَدَارَد.» (نور / ۴۰) روشن است که هدایت، خروج از ظلمت به نور است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ؛ خَدَاوَنَد سَر پَر سَت کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از ظلمت به سوی نور می‌آورد.» (بقره / ۲۵۷) نیز: «أَخْرَجَ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (نور / ۱۰۴)

الظُّلْمَاتِ إِيَّائِي التَّوْرِ؛ قومت را از ظلمات به سوی نور بیرون ببر.» (ابراهیم / ۵)

همچنین: «وَتَرْكُهُمْ فِي ظُلْمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ؛ و آنان را در ظلماتی که دیگر نمی بینند، رها کرد.» (بقره / ۱۷)

«وَتَدْرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ و آنان را سرگردان در طغیانشان وا می گذاریم.» (انعام / ۱۱۰)

تعبیر «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، شعار شبانه روزی رهپویان توحید است تا خداوند این نور را از قلب آنان

نگیرد و بر راه استقامت ورزند.

بحث تثبیت که علامه طباطبایی بدان اشاره کرده اند، جنبه تشریحی از جانب خدا ندارد؛ بلکه برای انسان رهاشده از نور خدا، قهری است که در آیه پنجم سوره صف شرح آن آمده است. انتساب تثبیت به خدا دو صورت دارد: ۱. تصرف خداوند در انسان به خود وانهاده شده؛ ۲. رها شدن این انسان معادل تثبیت در ضلالت است. حال روشن نیست که نظر علامه کدام یک از این دو دیدگاه است؛ ولی از سایر دیدگاه های ایشان چنین برمی آید که مورد دوم مدنظرشان باشد.

اما تعبیر شیخ طوسی که می گوید از اذغاه معادل حکم خدا به زیغ و انحراف از حق است، گرچه درست است، ولی معلوم نیست این حکم تشریحی است یا تکوینی؟ براساس آنچه ذکر شد، نیکوتر آن است که این حکم، تشریحی باشد، نه تکوینی؛ یعنی خداوند حکم می کند که این انسان، قابلیت هدایت یافتن را از دست داده است؛ مانند مهر پزشکی قانونی بر متوفی شدن کسی.

تعبیر طبری قابل خدشه است؛ زیرا فعل تغییر تمایل در شخص از حق به باطل را به خدا نسبت داده است. عقل سلیم می پرسد: خداوند چرا در حوزه تمایل و گرایش او تصرف می کند؟ اگر از حق برگشته است و لیاقت از کف داده، او را به خود رها کند!

دیدگاه میبدی نیز در این باب مخدوش است؛ چراکه ایشان به دلیل ارتکاب بنده عاصی، از اذغاه را به معنای ایجاد شک در قلب عاصی گرفته و فعل آن را به خدا نسبت می دهد؛ در حالی که ایجاد شک در دل دیگران، فعلی کاملاً مذموم و نوعی فعل شر است که نمی توان به خدا نسبت داد. آری، در صورتی که بنده ای لیاقت باور یافتن را از دست بدهد و در اثر انحراف اعتقادی و رفتاری و موضع گیری، زیغ و بازگشت از حق را برگزیند، قهراً دچار شک و وهم و جهل مرکب می شود. تنها در صورتی این دیدگاه صحیح است که بگوییم مقصود از ایجاد شک این است که خداوند توانایی و اختیار به بندگان داده و آنها می توانند راه درست را نبینند و قهراً در دام شک و وهم می افتند؛ مانند اینکه خداوند می فرماید: «... أَمْرًا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا؛ به مترفان امر کردیم و آنها در آن دیار فسق کردند.» (اسراء / ۱۶) سخن محمد رشید رضا به این تحلیل نزدیک است.

در نهایت اینکه، از آنجاکه خداوند در جای دیگری (آل عمران / ۸) بعد از «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»، عبارت «هَدَيْتَنَا» را آورده است و در انتهای آیه «فَلَمَّا زَاغُوا...» نیز «هدایت» را مطرح می کند، می توان به این حاصل رسید که از اذغاه یعنی عدم هدایت.

پاسخ دوم: سقوط از آسمان توحید

برای فهم دقیق‌تر معنای اضلال می‌توان گفت هدایت خداوند، هدایت انسان به سوی توحید است و هرکس از توحید دور افتاد (شرک)، در حقیقت گمراه شده است. این گمراهی را می‌توان همان اضلال از جانب خدا نامید. خداوند می‌فرماید:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ.
(حج / ۳۱)

و هرکس به خدا شرک ورزد مانند این است که از آسمان سقوط کرده که یا پرنده او را می‌رباید و یا باد او را به مکانی دور پرتاب می‌کند.

با تأمل در این آیه می‌توان چنین نتیجه گرفت که مانند در آسمان توحید، همان هدایت و نور است و رها شدن از آسمان توحید، همان ضلالت و ظلمت است. پس برای اضلال چنین فرد ساقط‌شده‌ای، لازم نیست فعل خاصی از خداوند سر بزند.

برای تبیین پاسخ دوم، به چهار آیه اشاره می‌شود که خداوند سلب لیاقت دسته‌هایی (چونان شرک‌آلودگان) را موجب محرومیتشان از نور هدایت می‌داند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ؛ قطعاً خداوند کسی را که مسرف و بسیار دروغ‌گوست، هدایت نمی‌کند.» (غافر / ۲۸)

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ و خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند.» (توبه / ۳۷)

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛ و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌کند.» (توبه / ۸۰)

«وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.» (توبه / ۱۰۹)

موارد مشابه زیادی از طیف «لا یهدی» در قرآن کریم وجود دارد که تنها به ذکر چند نمونه اکتفا کردیم. زمانی که فردی به همه زمینه‌های هدایتی خداوند پشت کرد، از نعمت هدایت خاص محروم شده و بعد از محرومیت، گمراه می‌شود. خداوند به آن دلیل که می‌خواهد اختیار داشتن انسان را به اراده الهی متصل کند و آن را نقض در شمول قدرت خود نداند، ضلالت چنین فردی را با تعبیر «اضلال» به خود نسبت می‌دهد.

در المیزان آمده است: «وَعَدَمُ الْهُدَايَةِ هُوَ الْإِضْلَالُ.» (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۱۲ - ۱۱ / ۴۵۱)

شیخ طوسی ذیل آیه ۸۰ سوره توبه می‌نویسد:

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ فَمَعْنَاهُ إِثْمُهُ لَا يَهْدِيهِمْ إِلَى طَرِيقِ الْجَنَّةِ وَالنَّوَابِ. فَأَمَّا الْهُدَايَةُ إِلَى الْإِيمَانِ بِالْإِقْرَارِ بِالتَّوْحِيدِ لِلَّهِ وَالْإِعْتِرَافُ بِتَبُوءِ النَّبِيِّ فَقَدْ هَدَى اللَّهُ إِلَيْهِ كُلَّ مُكَلَّفٍ مُتَمَكِّنٍ مِنَ النَّظَرِ وَالْإِسْتِدْلَالِ بِأَنْ نَصَبَ لَهُ مَعَ ذَلِكَ الدَّلَالَاتِ وَأَوْضَحَهَا لَهُ. (طوسی، ۱۴۳۱: ۵ / ۲۴۲)

در صدر این آیه آمده است: «اگر برای آنان (منافقان) هفتاد بار هم استغفار کنی، خداوند هرگز آنان را نمی‌آمرزد ...»

روشن است که قابلیت آنها در تأثیر استغفار رسول برای‌شان از میان رفته بود. نیز واضح است که آنها فاسق‌اند (آخر آیه اشاره دارد) و خداوند در او قابلیت نمی‌بیند که آنان را به‌سوی نور و صراط مستقیم، هدایت کند. ظالم و مسرف کذاب هم همان حکم را دارند.

در جامع البیان چنین آمده است:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ) يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُوفِّقُ لِلْحَقِّ مَنْ هُوَ مُتَعَدِّ إِلَى مَا لَيْسَ لَهُ فِعْلُهُ. (طبری، ۱۴۱۲: ۲۴ / ۳۹)

کسی که مسرف و کذاب است، محروم از توفیق راهیابی به راه مستقیم است؛ یعنی برای هدایت شدن، لیاقت لازم است و مسرف کذاب این لیاقت را ندارد.

پاسخ سوم: به خود وانهادن شدن

وقتی انسان، طغیان‌گری در برابر اوامر خداوند را انتخاب کرد و بر آن پای فشرد، به حال خود - دنیای ظلمانی گمراهی - رها می‌شود. این تعبیر دیگری از اضلال خداست. خداوند می‌فرماید:

... وَ تَقَلَّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ.
(انعام / ۱۱۰)

و قلب‌ها و چشم‌هایشان را به همان‌سان که اول مرتبه ایمان نیاوردند، برمی‌گردانیم و سرگردان در طغیان‌شان رهایشان می‌کنیم.

همچنین در آیه قبل در مورد منکران رسالت رسول خاتم‌الکون^ﷺ می‌فرماید: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلُوبُهُمْ لَئِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ؛ سوگند محکم به خداوند یاد کردند که اگر نشانه‌ای بر رسالت محمد^ﷺ به آنان رسد، ایمان خواهند آورد. ای رسول ما! بگو نشانه‌ها نزد خداست [به اندازه کافی نشانه‌ها را آوردم ولی چنین نیست که هر لحظه شما بخواهید من هم نشانه بیاورم].»

مقصود از انتخاب آیه مذکور بیان این نکته است که خداوند می‌فرماید: آنها در سرگردانی‌شان رها می‌شوند، که منظور همان اضلال است؛ مانند:

«وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ؛ آنها را در ظلمات رها کرد و آنها راه را نمی‌بینند.» (بقره / ۱۷)

در تفسیر تبیان چنین آمده است:

وَ قَوْلُهُ (وَ نَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ) لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ تَرَكَهُمْ فِيهِ لِيَطْعَمُوا لِأَنَّهُ إِذَا أَرَادَ أَنَّهُ خَلَى بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ وَ إِن لَّمْ يُرِدْ مِنْهُمْ الطُّغْيَانَ. (طوسی، ۱۴۳۱: ۴ / ۲۱۷)

صاحب مجمع البیان نظیر همین تحلیل را آورده است: «(وَ تَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ) أَي تُخَلِّبُهُمْ وَمَا اخْتَارُوهُ مِنْ الطُّغْيَانِ فَلَا تَحُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۳۵۰)

نکته‌ای که در پایان ذکر آن لازم می‌نماید اینکه، جهان تکامل انسان بدون داشتن حیطة اختیار، قوام ندارد. خداوند تمام زمینه‌های انتخاب درست را فراهم ساخته و برای آن پاداش بی‌حساب نهاده و بر معصیت خود، عقاب قرار داده است. هیچ عامل فشاری برای الزام انسان به سوی هدایت الهی وجود ندارد و وقتی بنده‌ای اراده جدی کرد، خداوند - در صورت به پایان رسیدن توان معنوی او - او را در وادی انتخاب خود رها می‌کند که در نتیجه آن، سرگردانی و کور شدن چشم دل، او را تباه می‌کند.

پاسخ چهارم: شرح صدر در کفر

فردی که بعد از انتخاب ایمان و زندگی مؤمنانه، بنابر دلیل جاهلانه و غیر عاقلانه و تیره شدن دل به کفر برگردد، همین به قهقرا رفتن، سینه او را برای کفر فراخ‌تر می‌کند. اضلال همین محرومیت از ایمان و روی کردن به کفر است. خداوند می‌فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبَبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. (نحل / ۱۰۸ - ۱۰۶)

هرکس بعد از ایمانش به خدا، کفر ورزد - مگر کسی که به اجبار اظهار کفر کند، درحالی‌که قلب او به ایمان مطمئن شده است - بلکه کسانی که سینه آنها برای پذیرش کفر توسعه یافته، پس بر آنان غضبی از جانب خدا و عذاب بزرگی است. این به آن دلیل است که آنان محبت دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و خداوند قوم کافر را هدایت نمی‌کند. اینان کسانی هستند که خداوند بر قلب‌ها و گوش و چشم‌هایشان مهر زده است و آنها همان غافلان‌اند.

دسته‌بندی فرازهای مهم آیه بدین شرح است:

- از ایمان برگشتگان، بعد از ایمان به کفر بازگشتند.
- سینه آنان برای پذیرش ابعاد گسترده‌تر کفر آماده شد.
- خشم و عذاب بر آنهاست.
- دلیل این فرومایگی، دل‌بستگی شدید به زندگی ناپایدار دنیاست.
- دلیل محرومیت آنها از هدایت خدا، همان دل‌بستگی شدید به دنیاست.
- خدا بر قلب و سمع و ابصار آنها بعد از تباه شدن استعداد تکامل معنوی، مهر زد.

در *المیزان* آمده است:

روشن است که وصف مطرح‌شده در آیه قبل (ترجیح محبتی زندگی دنیا بر آخرت) روشنگر و معرف طبع و غفلتی است که در آیه بعد مطرح شده است. اینکه خداوند آنها را هدایت نمی‌کند، بعد از آنکه آنها تعلق به دنیا پیدا کردند، معنای همان طبع و غفلت است. طبع، صنع خدایی است که به دلیل مجازات خدا، خداوند آن را به خودش نسبت داده است؛ اما غفلت، صفتی منسوب به خود آنهاست. (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۱۲ - ۱۱ / ۵۲۸)

پس حاصل چنین می‌شود: نخست محبت شدید به دنیا و ترجیح آن بر آخرت محقق شد و آنگاه مهر زدن خدا که نوعی اعلام فساد کامل قلب است. محرومیت از هدایت همان معنای طبع است. نظر علامه مبنی بر اینکه طبع را همان عدم هدایت دانسته و عدم هدایت (در آنچه قبلاً ذکر شد) را اضلال می‌دانند، به نظر صائب است.

پاسخ پنجم: طبع بر قلب

برای فهم حقیقت اضلال می‌توان به آیه ذیل توجه کرد که خداوند عده‌ای از مهرزده‌شدگان را در وادی کفر رها می‌کند که طبعاً قابلیت آنها برای ایمان آوردن از بین می‌رود. در قرآن کریم آمده است:

فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكَفَرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا. (نساء / ۱۵۵)

به دلیل نقض عهدشان و کفرشان به آیات خدا و کشتن به‌ناحق انبیا و گفتارشان که قلب‌هایمان در پرده است، چنین نیست؛ بلکه خدا بر قلب‌هایشان به دلیل کفر مهر زده است؛ به همین روی جز اندکی ایمان نمی‌آورند.

در باب نیمه اول آیه، دیدگاه‌هایی در تفاسیر آمده است؛ ولی ما فقط به تحلیل نیمه دوم می‌پردازیم که خداوند به‌صراحت علت طبع را کفر عصیان‌گران قوم موسی علیه السلام می‌داند. نکته قابل عنایت اینکه، خداوند می‌فرماید بعد از طبع، جز اندکی ایمان نمی‌آورند. بنابراین ممکن است طبع خداوند درجات و مراتب داشته باشد. ولی خداوند در مواضع دیگر با آوردن «ختم» می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ... (بقره / ۷ - ۶)

ناسازگاری بدوی در دو موضع «خَتَمَ اللَّهُ...» و «طَبَعَ اللَّهُ...» با این تحلیل رفع می‌شود که میان طبع و ختم، تفاوت وجود دارد. (راغب، ۱۳۹۲: ۳۱۰) علامه طباطبایی در این باره می‌گوید:

(بَلِ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا) فَبَيَّنَّ أَنْ إِبَاءَ قُلُوبِهِمْ عَنِ اسْتِمَاعِ الدَّعْوَةِ الْحَقَّةِ مُسْتَنَدٌ إِلَى صُنْعِ اللَّهِ لَكِنْ لَا كَمَا يَدْعُونَ أَنَّهُمْ لَا صُنْعَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ بَلِ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ بِهِمْ فِي مُقَابَلِ كُفْرِهِمْ وَجُحُودِهِمْ لِلْحَقِّ وَكَانَ أَثَرُ ذَلِكَ أَنَّ هَذَا الْقَوْمَ لَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ. (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۶ - ۵ / ۹۳)

طبرسی نیز در باب تفاوت طبع و ختم تحلیلی دارد که به وسیله آن، این ناسازگاری بدوی را رفع می‌کند. (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱ / ۴۵ - ۴۴) عصاره سخن او این است که با ختم خدا بر قلبی، همه چیز پایان می‌یابد و علامت آن این است که ایمان نمی‌آورد (نه اینکه خداوند مانع شود).

صاحب المیزان می‌نویسد:

«قَوْلُهُ تَعَالَى: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا... هَؤُلَاءِ قَوْمٌ تَبَتُوا عَلَى الْكُفْرِ وَتَمَكَّنَ الْجُحُودُ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ يَدُلُّ عَلَيْهِ وَصْفُ حَالِهِمْ بِمَسَاوِةِ الْإِنْدَارِ وَ عَدَمِهِ فِيهِمْ وَ لَا يَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْكُفَّارُ مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ وَ كِبْرَاءِ مَكَّةَ الَّذِينَ عَانَدُوا وَ لَجَّوْا فِي أَمْرِ الدِّينِ وَ كَمَ بَيَأُتُوا جَهْدًا فِي ذَلِكَ وَ لَمْ يُؤْمِنُوا حَتَّى أَفْنَاهُمُ اللَّهُ عَنْ آخِرِهِمْ فِي بَدْرِ وَ غَيْرِهِ وَ يُؤَيِّدُهُ أَنْ هَذَا التَّعْبِيرُ وَ هُوَ قَوْلُهُ سِوَا عَلَيْهِمْ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ لَا يُمَكِّنُ اسْتِطْرَادُهُ فِي حَقِّ جَمِيعِ الْكُفَّارِ وَ إِلَّا اسْتَدَّ بَابُ الْهِدَايَةِ وَ الْقُرْآنُ يُنَادِي عَلَى خِلَافِهِ... (طباطبایی، ۱۴۳۰: ۲ - ۱ / ۴۲)

بنابر اینکه این تحلیل متقن باشد - که چنین است - احتمال دیگر در رفع ناسازگاری که اشاره شد، این است که خداوند از کافرانی خاص یاد کرده (صنادید و کبرای قریش) و از باب علمی که دارد، خبر می‌دهد که ای پیامبر! اینها به ایمان روی نمی‌کنند و چنین هم شد. حال سؤال اساسی این است که آیا می‌توان در جایی تصور شود که خداوند ختم را ذکر فرموده و به دنبال آن، استثنا آورده باشد که بعد از ختم خدا بر دل‌های آنان، جز قلبی ایمان نمی‌آورند؟ نگارنده چنین آیه‌ای را نیافت که مانند «طبع» به دنبال آن، استثنا آورده شده باشد. پس همان دیدگاه طبرسی صحیح بوده و نیز نظر راغب در تفکیک معنای ختم و طبع، صائب است.

پاسخ ششم: حکم خدا بر رشدنیافتگان

خداوند زمینه رشد و تعالی را برای انسان فراهم ساخته است. کوشش انسان برای هدایت یافتن، نقش اصلی را در این مسیر ایفا می‌کند. هر کس به این زمینه‌های رشد بی‌اعتنا شد، گمراه شده است. این تفسیر دیگری بر اضلال از جانب خداست.

خداوند می‌فرماید: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ و کسی که خود را تزکیه نکرد، ناکام ماند.» (شمس / ۱۰)

انسانی که خود را رشد بدهد، رستگار می‌شود؛ مانند یک دانه ریگ و یک دانه قابل رشد. ریگ در زیر خاک می‌ماند و رستن (رستگاری) ندارد، اما دانه قابل رشد از لابه‌لای خاک بالا می‌آید (رستن و رستگاری دارد)؛ چون خود را رشد می‌دهد. تزکیه نیز به معنای رشد و نمو دادن است.^۲ در واقع آیه در مقام بیان این نکته است که کسی که خود را واگذاشت و رشد نکرد، ناکام ماند.

از این آیه چنین برداشت می‌شود که ضلالت، معادل رها کردن خویشتن است. نسبت دادن اضلال به خدا نیز به این دلیل است که اگر فیض هدایت - به دلیل بی‌لباقتی انسان - متوقف شود، انسان گمراه و از انواع فیوضات معنوی محروم می‌شود، نیز به این نکته پی می‌بریم که چون قدرت خدا در همه هستی جریان دارد، این حوزه خاص هم زیر پوشش اوست و نباید گمان برد که از قدرت و سیطره و قهر خدا خارج شده است.

پاسخ هفتم: در صراط نیامدن یا محرومیت از هدایت

با تأمل در آیات معلوم می‌شود هرکس اعتصام به حبل هدایت نداشته باشد، در وادی گمراهی خواهد ماند و خداوند حکم بر گمراهی او می‌کند. این حکم و اجرای آن، همان اضلال است.

وَمَنْ يَعْصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. (آل عمران / ۱۰۱)

و هرکس به خداوند تمسک جوید، قطعاً به راه مستقیم هدایت شده است.

از این آیه چنین برداشت می‌شود که صرف جا ماندن، برابر با ضلالت است.

خداوند می‌فرماید: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا؛ خود و اهلتان را از آتش نگه دارید.» (تحریم / ۶) آتش شعله‌ور است؛ شما باید خود و اهلتان را نگه دارید. نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.» (عصر / ۲) انسان اگر به حال خود رها شود، فساد خسر او را دربر می‌گیرد و لازم نیست خداوند کار تازه‌ای سامان دهد.

نتیجه

نسبت اضلال (تکوینی کیفری) به خداوند در قرآن کریم، تفسیر خاصی دارد. خداوند به عدل حکم می‌کند و ساحت او از هر نوع ظلم، پیراسته است. گمراه کردن ابتدایی، ظلم محسوب می‌شود و خداوند گمراه‌کنندگان بندگان را محکوم کرده است. پس باید در جستجوی یافتن حقیقت اضلال از سوی خداوند بود.

با بررسی موضوع، هفت طیف پاسخ سامان یافت که در هر پاسخ، مقصود از اضلال منسوب به خدا تفسیر شد. بندگان به حکم اختیار می‌توانند خود را محروم از نور هدایت کنند و گاهی با رفتار انحراف‌آمیز، قابلیت

۱. «خبیت» مقابل «فلاح» است.

۲. ر.ک به: کتب لغت از جمله مفردات راغب، ماده «زکی».

خود را برای بازگشت به صراط مستقیم از دست بدهند؛ خداوند چنین بنده‌ای را مجبور به بازگشت به هدایت نمی‌کند. محرومیت از نور هدایت، همان اضلال منسوب به خداست. ضرورت ندارد دو حرکت توأمان انجام گیرد که بنده فاسدشده را رها کرد و بعد از آن او را در ظلمت حیران ساخت؛ بلکه محرومیت از نور - به دلیل از دست دادن لیاقت - برای او کافی است.

همچنین اضلال در معنایی دیگر، همان متوقف شدن هدایت‌رسانی است.

هرکس به خداوند شرک ورزد و بر شرک خود پافشاری کند، از آسمان توحید سقوط می‌کند؛ در نتیجه یا اسیر شیاطین می‌شود، و یا نفس اماره‌گریبان او را می‌گیرد. این همان اضلال منسوب به خداست. رها کردن انسانی که اصرار بر ادامه طغیانگری دارد، سرگردانی او را به همراه دارد که این، معنای دیگر اضلال منسوب به خداست.

همان‌گونه که قلب آدمی برای شرح صدر در ایمان آمادگی دارد، برای شرح صدر در کفر نیز آمادگی داشته و موجب می‌شود بعد از فساد کامل قلب، بر آن مَهر نهاده شود. این نیز همان اضلال منسوب به خداوند است. انسانی که خود را تزکیه نکند، رشد نخواهد کرد و از نور هدایت محروم می‌شود؛ در نتیجه، اضلال در حق او محقق می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۶۳، هدایت در قرآن، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۳. راغب، حسین، ۱۳۹۲ ق، معجم مفردات الفاظ القرآن، تهران، المكتبة المرتضوية.
۴. رضا، محمد رشید، بی تا، المنار، بیروت، دارالمعرفة.
۵. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی.
۶. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۳۰ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات ذوی القربی.
۷. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، ۱۴۰۳ ق، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات مکتبة آیت الله مرعشی.
۸. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان، بیروت، دارالمعرفة.
۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، ۱۴۳۱ ق، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، الامیره.
۱۰. طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام.
۱۱. کاشانی، ملافتح الله، ۱۳۳۶، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی.
۱۲. میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، ۱۳۷۱، کشف الاسرار، تهران، امیرکبیر.

